

شیرگان

مرکز ایالت کارمانیا

وحید حسینی

گزارش

فلات مرکزی ایران از همان دیر باز با تغییرات عمده و تاثیرات شگرف از مهاجران، مهاجمان و همسایگان خود همراه بوده است. از این رو هرگاه با نام ایران بر می خوریم ناخودآگاه در ذهنمان هیاهو و غوغایی تجسم می شود که گاه شکل غیرتمندانه و جسورانه خود را در ما به رخ می کشد و گاه احساس غم و اندوه از خون و فریاد بر قلبمان می نشیند.

در این میان نیز قبایل متفاوت در این خطه از کره زمین از همان دیرگاه سعی بر این داشتند تا با توجه به خصلت های مردمان خود، یک نامی را برای ایل و قبیله خود انتخاب کنند که برازنده رفتار و اجدادشان باشد و رعشه بر تن همسایگان و مهاجم خود بیاندازد.

بلی این نوع تفکر در تلقین بزرگی و رعب و وحشت و یا غلبه فکری بر همسایگانشان یک امری بسیار مهم تلقی می شد و امروزه نیز میتوان تلاقی و تداوم همین تفکر را به عنوان یک نوع برند سازی در محصولات مختلف در جهان و حتی کشورها مشاهده کرد که صاحبان آنها سعی بر غلبه بر مغز و قلب دیگران دارند و از برند ها و نام های متفاوت و تاثیر گذار بهره می گیرند.

در روزگار کهن و مخصوصا در فلات ایران با شکل گیری تمدن های متفاوت در گوشه و کنار این سرزمین، سعی بر آن داشتند تا با این روش خود را به دیگران معرفی کنند و نام و نشان خود را که بر گرفته از پیشینه اجدادشان بود نیز، به رخ بکشند.

این موضوع آنقدر در این منطقه دارای جایگاه تاریخی و بن مایه قوی می باشد که حتی اغلب، بعضی از نام ها و قبایل به اسطوره هایی بی بدیل تبدیل شده اند و نه تنها تا امروز به جا مانده اند بلکه در همان روزگار نیز از شهرت ویژه ای برخوردار بودند

که به وفور این چنین نام ها از قبایل متفاوت را می توان در نسخ تاریخ نویسان آشوری و کلدانی و یونانی نیز مشاهده کرد.

تقریبا می شود گفت که تمام نام هایی که امروزه بر روی شهرها و روستاهای سرزمین ایران و منطقه خاورمیانه و حتی کل این کره زمین بجز سرزمین های جدید التاسیس مانند آمریکا، استرالیا، کانادا، نهاده شده اند، پیشینه ای تاریخی و کهن داشته و دیرینگی همه آنها اثبات شده است.

برای مثال آن هنگام که داریوش اول هخامنشی در کتیبه های بیستون نام شهرهایی مانند خوز، باکتريا، کرمانیا و ... را می آورد، امروزه نیز تقریبا همان نام ها به همان سرزمین ها البته با کمی تغییرات آوایی و تغییرات جغرافیایی داده شده است.

در این بین ما به سرزمین و قومی در مرکز ایران با نام کارمانیا بر می خوریم که نه تنها نامش در کتب و کتیبه های تاریخی متفاوت دیده می شود بلکه دارای مردمان با فرهنگ و پیشینه غنی اجتماعی و تمدنی نیز بوده اند و امروزه نیز در جغرافیای سرزمین ایران نیز، سرزمین وسیعی را با همین نام در نقشه جغرافیایی ایران مشاهده می کنیم.

گمان مردمان از نام و قبیله کارمانیا امروزه با گذشته آن کمی متفاوت بوده است و آنچه امروزه از این نام میدانیم تقریبا با آنچه در گذشته بوده است تفاوت های اندکی دارد که قابل ذکر است.

با توجه به متون تاریخی و کهن و من جمله تاریخ نویسان مشهور یونانی مانند هرودوت و .. و غیره که بسیار از این نام و مردمانش استفاده کرده اند، یکی از بهترین منابع برای شناخت حدود و مرز سرزمین و مردمان کارمانیا را آرتور کریستین سن از نقشه کار تو گرافی بازگشت لشکریان اسکندر مقدونی از هند میدهد.

او از زبان کالیستنس که در لشکر اسکندر مقدونی بوده و قایع را مینوشته، بیان میکند که اسکندر مقدونی در راه بازگشت از هند و گذر از ساتراپ گدوزیا به سرزمینی بر میخورد بنام کارمانیا که هم مرز با گدوزیا(سیستان و بلوچستان امروزی) بوده، این سرزمین در نقطه اتصالی اش با گدوزیا با دریا فاصله زیادی نداشته و به شکلی بوده که اسکندر می توانسته از آنجا به وسیله سوار نظام خود به ارتش دریایی خود آب و آذوقه برساند. و آنچه که امروزه از این مرز کارمانیا که بنام هرمز از آن یاد شده، مشاهده می شود احتمالا شروع جغرافیاییش از شهری بوده که امروزه میناب نام دارد. ارنست هرتسفلد باستان شناس و ایران شناس شهیر آلمانی (۱۸۷۹-۱۹۴۸) اعتقاد دارد که لشکر اسکندر در ادامه به نقطه ای میرسد که امروزه در نزدیکی شهرستان بافت بوده و سوغان نام دارد و ما در این منطقه تپه ای تاریخی بنام تپه یحیی را مشاهده می کنیم که تاریخ استقرار در این تپه از دوران مختلف تاریخی تا اوایل اسلام بوده و در کاوش های این تپه، آثار متعدد زیادی از دوران تاریخی و هم زمان با اسکندر در این تپه مشاهده شده است، اما عده زیادی نیز اعتقاد دارند که اسکندر در عبور از کارمانیا در مکانی که امروزه جیرفت نام دارد توقف کرد که قول ارنست هرتسفلد و توصیفات از مسیر راه آن، درست تر به نظر میرسد.

اما مهم ترین نکته در این باب آنجاست که بیان میکند که اسکندر در مرکز کارمانیا در سال ۳۲۵ قبل از میلاد مسیح حدود یک هفته اتراق می کند و به جشن و شادمانی زیادی میپردازد.

قبل از این نیز خواجه تاجدار از زبان طبیب دربار هخامنشی که کتسیاس نام داشته، که شرح وقایع را در آن زمان می نگاشته که از شهری در این منطقه سخن می گوید که دارای ده محله بوده و هر محله آن مردمانی با حرفه و پیشه ای خاص زندگی میکردند که این توصیفات با نظام طبقاتی مغان آن زمان همخوانی داشته اما ظاهرا به صراحت نامی از سیرگان برده نمی شود.

در کتیبه شوش از داریوش کبیر که نحوه ساخت کاخ آپادنا را شرح می دهد بیان می کند که چوب های کاخ را از منطقه گندارا و کارمانیا آورده شده است.

این نام زیاد در کتیبه های هخامنشی تکرار نشده و از چوبی که مشخصا از آن با نام یکا نام برده شده یاد میکند که از این مناطق آورده شده است. با توجه به اینکه سرحدات شرقی منطقه کارمانیا به پاسارگاد می خورد می توان گفت که نزدیک ترین منطقه تاریخی به پاسارگاد همین منطقه سیرجان کنونی بوده اما نمی توان به صراحت نام شیرگان را باز در نسخ تاریخی در این زمان یافت. آنچه لازم به یادآوری است که صنعت چوب در منطقه سیرگان از شهره ای بسیار قابل توجه در دوران اسلامی برخوردار بوده و تاریخ نویسن قرن چهارم و پنجم هجری که مقدسی نام داشته، از